

محدودیت های زنان در فعالیت اجتماعی و رابطه آن با تبعیض

سوسن یوسفی

جنسی

مبحث کار زن و مشکلات مشارکت زنان در فرآیند کار، در کنار مفهوم نابرابری جنسیتی معنا می یابد. محدودیت زنان در دستیابی به عوامل تولیدی و آموزش های مهارت زا و دستمزد آخرین ناشی از کارکرد تبعیضات سیستماتیک است که مانع دسترسی آنها به آموزش و کار میگردد. در سازمانیابی بازارکار بر اساس جنسیت، که تعیین کننده وظایف زن و مرد در خانواده و اجتماعی می باشد، زنان و مردان طبق شرایطی نابرابر وارد بازار کار می شوند. به عبارتی دیگر سیاست مبتنی بر تبعیض جنسی، پیشا پیش و از طریق قوانین نوشته و نانوشته، تعیین می کند که مردان برای بعضی از مشاغل مناسبتر از زنان هستند. و در نتیجه تواناییهای بالقوه و بالفعل زنان و رقابت آزاد مبنای انتخاب برای انجام کار قرار نمی گیرند. و این قوانین و نرمهای اجتماعی هستند که تعیین می کنند آیا زنان مجاز به انجام کارهای مشخص هستند یا نه؟!

بدین ترتیب زنان صرفا به دلیل زن بودن، از مشاغلی محروم می شوند که قوانین حتی بی استعدادترین مردان را از دستیابی به آنها منع نمی کند. زنان حتی از مشاغلی که ظاهرا از آنها منع نشده اند، محروم می مانند تا منابع مردان در آن عرصه ها دست نخورده باقی بماند.

در حالیکه مردان با حفظ هویت خود و بدون در نظر گرفتن نقش پدری یا همسری وارد فعالیتهای اجتماعی می شوند، زنان به علت تسلط روابط اقتدارگرایانه، با نفی هویت فردی یعنی بعنوان همسر و یا مادرشغال، در فعالیتهای اجتماعی حضور می یابند. نقش همسری- مادری که در قلمرو خانواده بر دوش زنان افکنده شده است، باعث محدودیت نقش آنها در قلمرو اجتماعی و حوزه های اشتغال می گردد.

کلیشه ای گشتن نقش جانبی زن در اقتصاد خانواده، موجب می شود که زنان هنگام شغل، گرایش به مشاغلی نشان دهند که علاوه بر کسب در آمد، از این ویژه گی نیز برخوردار باشد که به «مهمترین وظیفه آنها» که خانه داری است، لطمه ای وارد نکند.

بدینسان حضور زنان در بازار کار، ماهیتی دوگانه می یابد، از یک طرف اشتغال زنان می تواند به رهایی اقتصادی آنان بی انجامد و از طرف دیگر تبعیض علیه زنان محدودیتهایی را بر این رهایی تحمیل می کند. و در این دور وارونه، زنان ز یک سو با محدودیت فرصتهای شغلی در بازارکار مواجه اند و از سوی دیگر بخاطر وظایفی که باید در خانه بعهده بگیرند، مجبور میشوند گستره مشاغل مناسب خود را محدودتر ببینند!

در چنین شرایطی است که الزامهای کارخانگی، تعیین کننده ملزومات بازارکار نیز میگردد. با اینهمه ارزشهای فرهنگی که موقعیت و نقش کنونی زنان را در خانه رقم می زند، با هنجارها و ساختار شغلی در بازارکار متفاوتند، در نتیجه زنان با تضاد نقشها مواجه گردیده و از آنجا که شرایط یکسانی میان زن و مرد برای ورود به بازارکار و انتخاب مشاغل کارکرد ندارد و جایگاه شغلی زن در بازار کار از پیش رقم خورده است، لاجرم انگیزه پیشرفت و بکارگیری تواناییها و ارتقاء شغلی در آنها تضعیف گردیده و دچار نوعی اشفتگی نگرش نسبت به مهارت و بکارگیری استعدادها و تواناییهای خود می شوند.

بنابر این تبعیضات جنسیتی حاکم بر مناسبات شغلی از یک طرف زنان را در جایگاه فرو دست قرار می دهد و از طرف دیگر در بازار کار، انگیزه، ارزشها، ویژگیها و میزان بهره وری کار زنان را، در جایگاهی نازلتر از مردان می نشاند. از خصوصیات بازار کار زنانه، نیمه وقت کردن کار زنان است. زنان بخاطر ایجاد تعادل بین مسئولیتهای شغلی و خانگی خود مجبور به گزینش کار پاره وقت گردیده و در نتیجه مردان را در کسب حقوق بالاتر تقویت میکنند. وقتی که مرد میتواند مشاغلی با میزان درآمد بیشتر، نسبت به زن داشته باشد، پس ترجیحا مرد شاعل می شود و زن مسئولیت کارخانگی، در کنار کار نیمه وقت را به عهده دار می گردد، در عین حال جدائی جنس در مشاغل، سبب می شود که زنان به مشاغلی روی آور شوند که «مشاغل زنانه» محسوب می شوند و از طرف دیگر تمرکز حرفه ای محدود باعث می شود که از نظراتشان حقوق و طبقه بندی مشاغل نیز در پایین ترین رده ها قرار گیرند. عملکرد نابرابری در فرصت های شغلی و انجام کار خانگی به موازات کارمزدی باعث می شود که زنان نسبت به مردان از تحریک شغلی نازلتری برخوردار بوده و با محدودیتهای تنوع شغلی، در واقع حق انتخاب شغل از آنان سلب می گردد. تداوم تبعیض علیه زنان در قلمرو بازارکار، آنها را در مشاغلی متمرکز می سازد که عملا در امتداد وظایف خانگی آنهاست! در واقع تقسیم کار جنسی، در همه عرصه های زندگی زنان نفوذ نموده و نقش زنان در بازارکار ادامه همان کار خانگی، یعنی تربیتی- حمایتی است، که با توجه به ارزش گزاریهای اجتماعی این نوع کارها فاقد ارزش مبادله ای بوده و بی اهمیت قلمداد می گردند. تفاوت در دستمزد زن و مرد نیز در پی سیاستی است که، ضمن تثبیت کار زن، بعنوان کار درجه دوم، وابستگی زن به مرد را حفظ نموده و زمینه ساز امکانات بیشتر برای مردان در ربودن کارهای بهتر و با دستمزد بالاتر در بازارکار گردیده و در عین حال مسئولیت کار خانگی و تربیت کودکان را بعنوان کار بدون دستمزد، به زنان محول نماید. بدین ترتیب نظم طبقاتی- مردسالانه موجود، با محدود نمودن نقش اقتصادی- اجتماعی زنان، بخش بزرگی از روند باز تولید اجتماعی، یعنی جایگزینی نیروی کار فرسوده شده را، با حداقل هزینه ممکن سازمان داده و این اجحاف اجتماعی- تاریخی را، که تداوم آن تنها با استمرار سرکوب زنان ممکن است، زیرا آوار هنجارهای مذهبی، سنتها و ارزشها وارانه پنهان مینماید.

وابستگی اقتصادی زنان به مردان، بهبود موقعیت آنها را نیز تابعی از بهبود موقعیت مردان نموده و در عین حال زنان را

با موقعیتی بی ثبات و شکننده مواجه می نماید. بویژه وقتی که زن و کودکانش هر لحظه با اراده مرد، ممکن است از سهم در آمد خانواده محروم گردیده و گرفتار فقر و نابسامانی شوند. زنان از رکود بازار کار متفرغ و بار سنگین ترکی را متحمل می شوند، اما آخرین گروهی اند که ممکن است از توسعه بازار کار بهره مند گردند. در دوران های بحرانی، آنان را اخراج می کنند تا کار آنها در اختیار سرپرستان خانواده یعنی مردان قرار گیرد. زنان در حاشیه بازار کار قرار می گیرند و از ادغام آنها در تمام بخشهای تولیدی جلوگیری می شود تا نیروی کار ارزان، دستمزد نابرابر و کار بی مزدخانگی محافظ شود.

با این تعاریف این سوال مطرح می شود، که آیا تقسیم کار جنسی علل بیولوژیکی داشته و ناشی از قدرت تولید مثل زنان می باشد؟ و یا این ساختار اقتصادی- اجتماعی سرمایه داری- پدرسالارانه موجود است که موقعیت کنونی زنان را رقم می زند؟!

قلمداد کردن تقسیم کار اجتماعی بر اساس جنسیت به عنوان مقوله ای بیولوژیکی، معیار «ارزشی» سنتگرایانی است که زن را صرفاً موجودی برای باز تولید انسان می بینند، به این ترتیب یک ارزیابی اجتماعی به تفاوت بیولوژیکی تقلیل می یابد. تولید مثل توسط زن بخودی خود، نمی تواند منشاء تقسیم کار و زن ستیزی یا تسلط مردان بر زنان باشد، بلکه تنها در فرایند پیوند میان تولید مثل و تولید، یعنی باز تولید نیروی کار و نقش خانواده در جامعه سرمایه داری- پدرسالاری است که تسلط اقتصادی- اجتماعی بر زنان، با اقتدار مردانه ممکن می گردد. بنیادی کردن این تفکر که زنان مسئولیتی مستقیم در قبال اقتصادی خانواده ندارند و باید بوسیله مردان حمایت شوند، در چنین راستائی بستر عمل می یابد. در عین حال نحوه شکل گیری نقشهای جنسیتی و مضمون اجتماعی آنها در جوامع مختلف، متفاوتند و همواره در حال تغییر، بنابراین بررسی تبعیض علیه زنان با رویکرد بر نقش های جنسیتی و سیاستهای مبتنی بر این نقشها قابل درک می باشد. موقعیت متفاوت زنان و مردان و میزان کنترل و مشارکت آنها در تصمیم گیریهای اجتماعی ناشی از موقعیتهای متفاوتی است که آنها بر اساس نقش های خود در خانواده و اجتماع، دارا هستند. نابرابریها و تفاوتهای جنسیتی که از مشخصه های تاریخی، اقتصادی- سیاسی و مذهبی- فرهنگی شکل می گیرند ساختاری بوده و بوسیله سیستم اقتصادی- اجتماعی که در آن تبعیض علیه زنان به صورت رسمی و قانونی در آمده، سازماندهی و بازسازی می شوند.

تقسیم اجتماعی کار بر اساس جنسیت در عین حال مقوله ای است جهانی که بنیاد سلسله مراتب جنسی نرملهای اجتماعی و سیستم آموزش تبعیض آمیز را پی ریزی می کند، جهانی بودن موقعیت فرو دست زنان علی رغم تفاوتهای غیر قابل انکار در شدت و ضعف و اشکال بروز، حقیقتی غیر قابل تردید است. در عین حال تفاوتهایی که در موقعیت اجتماعی زنان کشورهای پیشرفته صنعتی و زنان جوامع توسعه نیافته، موجود است. ارتباط مستقیم با میزان حضور زنان جوامع صنعتی در فعالیتهای اقتصادی داشته و نشان می دهد که، مشارکت زنان در فعالیتهای اقتصادی ضمن افزایش قابلیت آنها در پیشبرد امر برابری با مردان، زنان را به رو در روئی با جامعه وادار می کند، در حالی که کار در خانه مانع مشارکت آنها در تصادفات اقتصادی- سیاسی می گردد. مشارکت در فعالیتهای اقتصادی، زمینه ساز مشارکت در زندگی سیاسی- اجتماعی است. محصور شدن در حصار تنگ خانه، اما زنان را فاقد روحیه همبستگی و کار جمعی می سازد. با این همه نقش فعال اقتصادی به مفهوم آزادی زن و محو سرکوب های اجتماعی نخواهد بود. استقلال اقتصادی زن اگر چه پیش شرط آزادی زن از قید و بند جامعه مردسالار و اثرات ناگزیرش در حوزه خانواده نیست. کار زن، تنها بخشی از یک مقوله اجتماعی است، و رهائی کامل او در پیوند با بنیادهای مسائل اقتصادی- اجتماعی و دگرگونی بنیادین آنها ممکن است.

زنان در بررسی و ارزش یابی نیازها و مطالبات خود و در جهت افزایش مشارکت در تصمیم گیریها و کنترل روندهای اقتصادی- اجتماعی مجبورند ساختار سیستم اقتصادی- اجتماعی را که در آن تبعیض علیه آنان بستر رشد و عملکرد می یابد، مورد کنکاش و تجزیه و تحلیل انتقادی قرار دهند.

برابری جنسیتی بعنوان یک هدف بر اساس آگاهی جنسیتی متبلور می گردد و آزادی زنان تنها از راه مبارزه سازمان یافته، آنان مسیر خواهد بود.

در الویت قرار دادن مطالبات اقتصادی- بی آنکه بی اهمیت جلوه دادن آن مورد نظر باشد- هدف برابری جنسیتی را متحقق نمی کند، به عبارت دیگر مطالبات حقوقی- قانونی مربوط به زنان را، نمی توان به چالش گرفتن بنیادهای تداوم تبعیض جنسیتی قلمداد نمود.

برابری فرصتها، نابرابری های جنسیتی را تا حدودی کاهش می دهند اما تامین فرصتهای برابر، برای زنان، زمانی می تواند کارکرد داشته باشد که نقش زن در خانواده و جامعه دستخوش تغییرات بنیادی گردد. بنابراین منطقی که پشت سیاستگزاریهای مطالبات زنان قرار دارد، مستلزم بررسی است، سیاستهایی که به ظاهر و شاهد به صورت پاسخهای فوری به مطالبات زنان جلوه می کنند، می توانند در واقع هیچ ترکی را در حباب جامعه مردسالاری موجود موجب نشوند. سیاستی که سعی در برجسته نمودن نقش زن بعنوان مادر و همسر را دارد، آموزش زنان را نیز به سمتی سوق می دهد که در راستای تقسیم کار بر حسب جنس و حفظ نقش های سنتی اشتغال زنان باشد. حوزه های ممنوعه آموزش زنان، در زمینه هایی که بطور سنتی بعنوان کار مردانه شناخته شده اند و ممکن است فرصتهای زنان را در بازار کار افزایش دهند، در پی سیاستی شکل می گیرد که خواهان حفظ نقش زن بعنوان مادر و همسر است. تردیدی نیست که برای تغییر قوانین مدنی که حمایت کننده فرهنگ مردسالار است باید مبارزه کرد، اما تغییر قوانین و دستیابی به مطالبات اولیه حقوقی- سیاسی، به مفهوم برابری جنسیتی نیست. حتی تصویب قوانینی که تساوی حقوقی زنان و مردان را در نظر دارد، نیز به معنای توانائی دستیابی به مساوات و برابری نخواهد بود، بدون مبارزه علیه سیستم اقتصادی- اجتماعی مرد محور، که علت ریشه ای نابرابریهاست، برابری قانونی ظاهری، می تواند خود به ابزاری برای موجه جلوه دادن نابرابریهای اجتماعی بدل شود و از همین منظر تنها سازگار کردن شرایط تولید اجتماعی برای زنان، شرط کافی رهائی زنان نیست!

در جامعه طبقاتی همواره سیستم اقتصادی- سیاسی معین موجود است که روابط بین زنان و مردان را سازمان می

دهد و کارکرد اقتصادی روابط میان آنها تابعی از کنترل در محدوده سیاسی می باشد. سرمایه داری و مردسالاری به عنوان سیستم های تنیده شده در هم و در ارتباط تنگاتنگ با هم، موقعیت فرودست زنان را در خانواده، بازار کار و جامعه رقم میزنند، و تقسیم کار بر اساس جنسیت ناشی از کارکرد سرمایه داری و پدرسالاری به عنوان مقولاتی تنیده شده در هم و در ارتباط تنگاتنگ می باشد. جایگاه فرودست زنان در بازار کار که چیزی بجز امتداد وظایف آنها از خانواده به جامعه نیست! توسط نظم سرمایه، تجدید سازمان شده و بوسیله تفکر پدر سالار و مرد محور تقویت و پاسداری می شود.

انجام کار خانگی توسط زنان، جلوه ای از تقسیم کار جنسی است که در عین حال شرایط زندگی را برای مردان نیز بهتر می سازد و آنها از این موقعیت ویژه و امتیازات آن سود می برند و بر همین اساس به حفظ تقسیم کار جنسی علاقه مندند. بنابراین آنچه به مردان توانایی تسلط بر زن را میدهد، چگونگی اعمال قدرت در بستر مناسبات سرمایه داری- مردسالاری است که توسط قوانین فرموله شده و در نهادهای مختلف از خانواده تا کارخانه و اجتماع، بستر عمل می یابد و نقش و جایگاه زنان و مردان را تعیین می کند. موقعیت ویژه زنان، اما ضمن منوط بودن به شرایط مادی تولیدی و مبادله، از روابط اجتماعی-جنسیتی نیز متأثر می باشد. اینکه تضادهای اجتماعی ناشی از تضاد کار و سرمایه بوده و ریشه آنها در روابط حاکم بر تولید و مبادله و مناسبات مبتنی بر استثمار و ارزش اضافی است، قابل تردید نیست، اما تضاد رابطه بین زن و مرد را نمی توان تنها به تضاد کار و سرمایه و روابط ناشی از آن تقلیل داد. زن و مرد در جامعه سرمایه داری، در دو جایگاه متفاوت قرار دارند و ستم به زن و مرد در چنین جامعه ای در یک راستا و به موازات با یکدیگر و هم وزن با هم قابل بررسی و ارزیابی نیست. ستم جنسی به زن بوسیله ساختار نقش های جنسیتی متفاوت و بنیادی شدن آنها قابل درک و بررسی است، و نادیده گرفتن نقش کلیدی نابرابریهای جنسیتی به مفهوم تردید در نقش مردسالاری در جوامع سرمایه داری است. برای درک ستم به زن، باید او در جایگاه که در روابط سرمایه داری- مردسالاری دارد، یعنی چهار چوب تنگ ساختار اقتصادی - سیاسی و نظام جنسیتی حاکم بر آن مورد ارزیابی قرار داد. زنان طبقات مختلف زندگی متفاوتی دارند و اشکال ستم به آنها نیز شکلهای متفاوتی بخود می گیرد، وجود این حقیقت اما نمیتواند به مفهوم انکار حقیقت ویژگی موقعیت زن در جامعه سرمایه داری مرد سالار قرار گیرد. بر مبنای همین ویژگی است که موقعیت زنان را مناسبات طبقاتی و جنسیتی رقم می زند و بر بستر این مناسبات است که کارکرد خانواده و جایگاه شغلی زنان تعیین و بازآفرینی می شود. زنان در بستر مناسبات طبقاتی - جنسیتی آماده پذیرش تقسیم کار جنسی و نقشهای کلیشه ای در خانواده و بازار کار می شوند. لذا باز تولید نظام جنسی بخشی از فرایند باز تولید نیروی کار در جامعه سرمایه داری است. نظام جنس - جنسیت متغیری که در مورد نیمه پنهان جامعه، یعنی زنان تعیین کننده است، در سایه تبیین تضاد طبقاتی اما پی رنگ می شود و مبارزه طبقاتی بر مبارزه با ستم جنسی تسلط می یابد، تا هر دو را از توان و کار اجتماعی واقعی اش تهی نماید! و بدینسان سنگینی حجم عظیم و تاریخی تفکر مرد سالارانه، حتی در ذهن حاملین بالنده ترین و مترقی ترین اندیشه های انسانی، جانی برای تولید و باز تولید می گشاید.

بررسی رویدادها و نگرش های اجتماعی در هر عرصه ای بر پایه جایگاه مردان طبقه سرمایه دار و طبقه کارگر و... معطوف می شود. موقعیت زنان و عملکرد ستم جنسی در ساختار اقتصادی اجتماعی یا نادیده گرفته می شود و یا در بهترین حالت یکسره به تعیین تکلیف با مالکیت خصوصی و کارکرد هایش ارجاع می شود و نقش مرد سالاری پنهان و یا نیمه عریان باقی می ماند. نیمه پر لیوان که تضاد طبقاتی است، قابل رویت تر از نیمه خالی آن، یعنی موقعیت فرودست نیمه پنهان جامعه است. تمرکز بر نابرابریهای طبقاتی، ضرورت توجه به نابرابریهای جنسیتی را که در تنزل طبقاتی زنان نیز به نوبه خود تأثیر گذارند تحت الشعاع قرار میدهد. پدر سالاری در پیوند با نظام سرمایه داری دارای کارکرد می باشد و این دو پدیده مشترکاً تبعیض علیه زنان را سازماندهی می کنند. رابطه زن با ابزار تولید و ایجاد ارزش اضافی، انعکاس استثمار زن در جامعه سرمایه داری بوده و فقط بازتاب آن وجهی از ستم بر زن است که بعنوان فعالیت تولیدی او قابل ارزیابی است، ستم بر زن اما تجلی روابط پدرسالارانه سرمایه داری که او را بعنوان همسر - مادر و کارگر بی مزد خانگی مورد بهره کشی قرار میدهد نیز می باشد. بنابراین موقعیت اجتماعی زن و ماهیت مناسبات زن ستیز را نمی توان صرفاً به عملکرد مناسبات مبتنی بر مالکیت خصوصی خلاصه کرد.

عملکرد مالکیت خصوصی در کنار مجموعه ای از مناسبات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مردمحورانه، زندگی زنان را تحت تأثیری ویژه قرار می دهند و مناسبات زن ستیزانه تنها در تمامیت آن قابل بررسی و درک می باشد. بنابراین آزادی زنان از انقیاد روابط پدرسالارانه تنها با مبارزه طبقاتی بدست نمیآید، همانطور که تضاد طبقاتی پایگاهی اقتصادی دارد، روابط مردمحورانه نیز دارای پایگاهی اجتماعی - تاریخی است و زنان در پیوند این هر دو در معرض شلاق ستم جنسی قرار می گیرند. لذا نابرابریهای جنسیتی بعنوان پدیده ای سرمایه دارانه - پدرسالارانه قابل درک است. آزادی زنان در پی رهایی کامل از این هر دو پدیده و دستیابی کامل به برابری حقوق- سیاسی با مردان و تحقق امکان اعمال اراده مستقیم و مستقل آنان در دایره زندگی خصوصی و اجتماعی، قابل تصور است. بنابراین در روند مبارزات اجتماعی زنان، جهت دهی تحرک آنان تنها بر علیه نابرابریهای طبقاتی، بدون برجسته نمودن نقش ستم جنسی، که حتی در درون طبقه خود از آن رنج می برند، تضعیف درک آنها نسبت به نابرابریهای جنسیتی است که در نهایت به تضعیف مبارزه طبقاتی آنان خواهد انجامید. بی تردید مبارزه علیه ستم جنسی در راستا و به موازات مبارزات طبقاتی علیه سرمایه داری، ضرورت یک دمکراسی پایدار و در جهت مبارزه سوسیالیستی و رهایی اجتماعی است، و محدود کردن آن عدم پاسخگویی به مبارزه علیه زن ستیزی و مبارزات زنان علیه آن خواهد بود. چنین درکی بویژه در رابطه با موقعیت زنان ایرانی از اهمیت ویژه ای برخوردار است، چنانکه نقش بارز و نهادی شده تفکر پدرسالارانه، که در پی حاکمیت ارتجاعی مذهبی از حوزه اخلاق و سنتهای متحجر به دایره مناسبات حقوقی - سیاسی و سامان زندگی عرفی اجتماعی مذهبی گسترش یافت، تقسیم جنسی جامعه و مناسبات ناشی از آن را در ابعاد خشونت بار گسترش داده و پیامد های اجتماعی آنرا در رابطه با موقعیت دردناک زنان ایران از ابعاد ویژه ای برخوردار نموده است. در جامعه ما تحت تأثیر عوامل اقتصادی - سیاسی و عملکرد سنتها و باور های فرهنگی عقب افتاده مذهبی، تصمیم گیرها و سیاست گزارها

عملا توسط مردان صورت گرفته و زنان کمتر از چنین فرصتی برخوردار بوده اند. این امر در پی تلفیق همه جانبه دین و دولت، گستره عمل حیرت آوری یافته و زنان را از میدان حداقل مداخله سیاسی - اجتماعی به حاشیه دردهای زندگی روز مره پرتاب نموده است. زن در ایران کنونی بار عظیم هزاران مشکل اجتماعی را بعنوان وظایف غیرقابل گریزش بر دوش می کشد و در عین حال توسط سرکوب سازمان یافته دولتی و هجوم عقب افتاده ترین سنت های مردسالارانه، نه فقط از حقوق اجتماعی که حتی حداقل حقوق فردی و انسانی اش نیز محروم است.

تحلیل واقعی از عمق مسائل زنان ایران تردیدی باقی نمی گذارد که سیر تحولات اجتماعی در ایران هر مسیری را که طی نماید، قطعاً مردان برای حفظ امتیازات کنونی خود مقاومت خواهند نمود و حضور زنان در مبارزه طبقاتی بدون تلفیق آن با مبارزه علیه ستم جنسی تنها جلوه ناتمام یک مبارزه واقعی است. بدینسان مبارزه طبقاتی و مبارزه با ستم جنسی بعنوان یک چشم انداز مبارزاتی الزامات شناخت و حرکت را پیش رو قرار میدهد. رهائی کامل زنان، تنها در پی تغییر در ساختار اقتصادی - سیاسی جامعه و به یکباره و بعنوان یک اتفاق تاریخی عملی نخواهد شد. پیش شرط تحقق چنین آرزویی مبارزه با مردسالاری و جلوه های اجتماعی آن از همین امروز و بموازات مبارزات طبقاتی است. و در چنین راهی، می باید اندیشه و حرکت زنان سازمان یابد.

این مقاله در شماره ۷ نشریه ۸ مارس درج شده است.

Address:

Zan

Postfach 850442

51029 Köln

Germany

e-mail:

zan_dem_iran@hotmail.com

Our Site:

<http://www.8mars.com>

